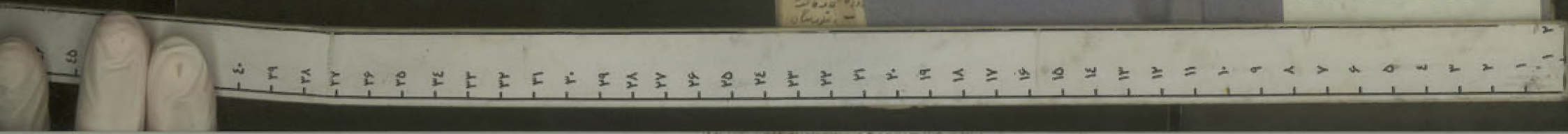




کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	عوارض السوء فی غلبه نفس بر عقل
مؤلف	
موضوع	
شماره ثبت کتاب	۲۱۵۰
شماره اختصاص	(۱۱۶) اکتب امدادی : یکم از او

۱۱۶
۲۱۵۰

برای درج در کتاب
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
در تاریخ ۱۳۰۰/۰۵/۰۱
شماره ثبت کتاب ۲۱۵۰
شماره اختصاص (۱۱۶) اکتب امدادی : یکم از او



[illegible]

وین ایا
ویدد
دارف
براند
باها
بداد
دادم
درخشان
انوار
آینه
بی لسان
سند
هم نیشد
دختر
نور
قوت
بافوق
کرم
اواریت
یکه
تیره
که دراز
دفعه
بقدر بیان
عوض الهم

که نباتات بواسطه رنگهای خود تنفس سینی جذب گشتن و دفع گاز که جذب میکنند
عمل جیم برگ؟ گرین را که یک در مواد غذائی نباتات است که در هوا است ترکیب
بصورت گاز که بنسبیک موجود است و آنرا که بنسبیک از ترکیب گشتن و دفع گاز که
جذب کرده است و در تمام بنسبیک که از آن مخفیه الودق گویند که در آن است
در مقابل نور خورشید آن گاز را در هوا اخذ و تجزیه کردن از آن نیتروژن و اکسیژن
این را می کنند . بنسبیک روزا برای همین در آن و غایت و گلخانه است بنسبیک
بنسبیک جذب گاز که بنسبیک صورت نمیکرد در هوا بر آن گشته در هوا ایستادن نکرد
سیم بنسبیک نیتروژن نباتات که بهرگز رسد آب ریادی آن باز و در مورد آن گویند
که در رنگهاست خارج نمود . چهارم تبدیل نیتروژن خام بنسبیک پرورده در برگ بنسبیک
نباتات را با قیادون خا در زیر بنسبیک گرفته بهرگز رسانند و در آنجا آب ریادی آن
باز شده و آب گشتن که در هوا بدست می آید در ترکیب گشته تبدیل و در هوا
شده به بنسبیک مفیدی نباتات رفته آنها را تغذیه میکند . اینست که بنسبیک
بسیار هم به دو بنسبیک اوراق نباتات را در آب ریادی بنسبیک آن نباتات گشتن
لم دیده شده که مجدداً جوانه بوند . با رنگ درختان بنسبیک در نظر پوشش هر درخت
و فرکت سرفه کردار . و به کل بنسبیک که اینه بدل می آید واحد : بهر چه
نموده اند . ای ناخبر رخ چه پدیدارند . بنسبیک این نیتروژن بنسبیک اوراق
به ادب و در ابتدا بنسبیک و ادراک تعلیق رجعت عقاید حق در توحید و توحید
در درخت و بنسبیک و در اطراف دینان و صاحب و شفاعت ائمه و ترجمه
عقاید حق را با بنسبیک در بنسبیک "فاطرتن ترسیم و در صورت تمهید بنسبیک
بداشت گردد از آنجا که این نزدیک بنسبیک و در دفع و تبدیل بنسبیک
بنسبیک کند ، بنسبیک چون زمین دل اطفال صاف و صحنه دل آنها در که در است

و نه بهات پاکست تحقیق عقایدش انداختن تخم در زمین بدین که بسیم و قهقار باشد
 حال او بر این رسوخ در قلب او فاصل و در برای او هفتادی بهم هر صد و س این بخاک
 سید اند و در قسطها که با کوفتهای رهن و مواد و سخت شبهاست محفوظ داند و باید حبس شود
 سادات قرآن و تفسیر و خواندن احادیث و فهمیدن آنها که بت به نور فتیله سرف تا بحال
 نیست و ضیاء علوم حقیقه مواد غذای ایمان اخذ و باغزار شجره تقدیر براند و باید باز
 پس ترین و طایف بندگی و طاعت به بریت ان بر دراز تا روز بروز هفتاد و نه نفر
 می آید و آنگاه درخت ایمان قوت گیرد و درخت چنان شود و برگها فادش و در آید به سبب
 زانسته و چجهای سهوی انور بر زمین دل تابش و هر یک از و جهات مانند چنان برگ
 و برگها علی و و طایفه هم در نگهداری درخت ایمان و تربیت آن دارند که چنان شود و کفوی
 برست در آن غایت و در چهره و گمان بر نیز کنند که انوار فخره رسانیدن و در
 و نیز با ساقه پاش چنان برگها می باشد و شندی که همراه برگها را در تابستان می کنند
 درخت را می خشک شود و درخت است با اهل هوا و بوس و هوا و اینا و اینا بر نیز کند
 و طایفه طفل مانند ریسمانیت که در عقب با و او خفته باشد هر ساعتی از انظر فی
 حرکت هم که ای چنان نزد و ای چنین و ای بنال تیل و ای بهین و در هر چه دیدن
 شنیدند دست زگرده این در در آن نه ندانند اما حرکت که نه بگویم و چه و چه ای حال است
 این می یقول که ای تنگ بند عبد الرحمن بن مقرب فقال انه قال انه يقول فی له قوله
 فطیحه یصف له و در وصف فاته جلست بعد و در گشت و اما جلست بعد و در گشت فطیحه
 ای شش می تنه ادا الم اقل یقول فقال اما کفاف انتم تل به فطیحه فطیحه یکم و لکن
 بسجده بالذی کان ثم امام بوسی و امام ابو مه امام فرعون فطیحه فطیحه فطیحه
 رس کلف عنهم بیضا باه فیلمه بوسی فطیحه ابو و پور اعنه حتی بلغا طرفه فی البحر فطیحه
 ایسا فاته مکی انجر فقال به فطیحه ای و بکن النعمه اذا زیت لم یکن ایامه قایم المذهب
 فاع با یکم چایست بود طاعت بهم نرود و حصر صاف و در تعجوا اهل ابدع و در کمال
 و اعین اناس کوا حیدر هم مال رسول هم در مع دین فطیحه و فطیحه علم هر چه بود
 و ملن و سافه ای که بدست سیم هم فطیحه فطیحه هم المذیبه ای که در هر چه بود
 که سبب اولم رد

[illegible]

[illegible]

الیوم والیومین ثم یلقن مع لیسید وحقن فی طهر الیه وافتحوا ابوابکم
 فقال له الذبک ذببت عنک کلمة اذ لاریت باین فی سفود السجک باب علی
 ان ما عدت الیه وانا نیکل دت اری لیسفند مئة دیولا نیک علیا
 عند غضب غیرک ودرانت مرفتم ودرانتور ما درت کفتم اسو امانه شی
 عند طلبه لکم در انجا سیفوی گریه سیر ودر باب دیر بویوت ودر طاهرین را در دل
 شیوا ودفن انبرگ در ان که ایمان کما یحیون انوار باید ودر باب کما دت
 ودر باب کما دت در باب کما دت ودر باب کما دت ودر باب کما دت
 عباد الله وبادروا احوالکم باحوالکم وابتاعوا ما یبقی لکم با یزول حکم
 ودر حلوا فقد جئتکم لیسر و استعدوا الموت فقد اظلمکم وکونوا قوماً یصححون
 فانقبضوا وعلوا ان الدنیا یرث لکم بدار فاستبدلوا فان فتم لم یخلطکم
 عیفاً ولم یرکم سدی و ما بین احدکم و بین الجنة و النار الله الموت ان ینزل
 به وان غایة تقصیرها المخطئة وهدیها لیسر عه لجدیرة بقصر المدة و ان
 غایة یجدوه اکید ان الیل والنهار لحرکی لبر حرة الله به وان قادراً
 یعدم بالفوز والشوة مستحی وفضل المدة قتر ودر الدنیا فی الدنیا
 تحرزون به لغو سکم غداً فانلقی عبد عبیدة ربی نفع نفسه قدیم ورتبه
 غلب شهوة فان اجد ستر غنة والله خادع به و لیسطن موکل به
 یرتین المعصية یرکبها و یمشیه لیسر لیسر ودر باب کما دت ودر باب کما دت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا مَعْشَرَ الْإِنْسَانِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكُمْ كِتَابًا وَفُضِّلْنَا عَلَيْكُمْ لَنُتَقِنَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَنتُمْ وَآلَاؤُنَا بِمَنْ شَاءَ اللَّهُ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَإِن يَنْذَرُكُمْ قِتْلًا وَإِن يَأْتِيَنَّكُمْ عَدُوٌّ مِنْكُمْ فَانْقَبُوا مِنْ دُونِهِمْ وَأَلْقُوا مَا فِي الْأَيْدِي وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَإِن يَنْذَرُكُمْ قِتْلًا وَإِن يَأْتِيَنَّكُمْ عَدُوٌّ مِنْكُمْ فَانْقَبُوا مِنْ دُونِهِمْ وَأَلْقُوا مَا فِي الْأَيْدِي وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 انما يحب الله عباده العلماء و سبب است که تملک عقلت و عدل
 بود و اگر بقدر علم و معرفت نسبت و علو شان و اتفاق مکان آفرید
 و شدت قوت صفات عدل و توانایی و ادوات حول بدینسان حق را
 نهایتی نیست که اهدی تواند ادرک کند آن نماید بلکه تمام مخلوقات حق نفس ناطقه
 و عقول عالیة بقدر استعداد و توانایی خود بعضی از صفات ادرک اینهم با اندازه که عقول
 آنان را رسیدند و آنکه در حقیقت از صفات پروردگار بفرزند و نهایت فهم و توانایی این
 است که رسیدن به حقیقت صفات عدل و جمال احوالست و در بیان عقرب از بیان شمس
 در صفات حق حقیقه یکم و دست اندیش در معنی بیان عدلش گناه و پای و دم
 از رسیدن به حقیقت عدلش یا در ازل و اگر دره از نور خفا به حقیقت صفات حق
 و تقرب از باب عقول قوی تر و آفریننده فاروقش و جویش را ادرک نمود و تار
 و پودستی را ادرک نمود و اگر گوشه از پرده جمال از او بوی در باب
 مدلت عالیة برداشته شود اجزای و جویش را ادرک نماید و اگر در مرغ
 سخن حق او باشد نسبت بقدر اول و سه که توبه از ادعای سرفرازی کند و عینا فافنا
 بشر ما عرفنا الحق معرفت قلبی ای برادر خلیل و یاس و گلان و دم در هر چه گفته
 شنیدم و نخواهد ام بجز آن گشت و با فرسیده عمر با بچیان در اول وصف توانا و
 و فزیدن به مرتبه نیز با خلاق عقول و ملک مختلف گردد هر که ادرک بیشتر
 و عقل بالاتر به مرتبه و درگاهان بیشتر و هر که بخت و عدل ادرک بیشتر

حوت و دشت او از نور و در معرفت بیشتر و طرب و دشت گسترده و بهیمن
 در آیه و آیه بدیهه باشد و فرماید که هست و در این نیست که خشت و حوت از خدا
 مخصوص بدیانت که عالم و توانا باشند و است به چنین است که ختم رسد و بود
 انا احوکم هل الله حکمت عبادت و تامل و دردی بجز خاتم و دمی بزرگوار و خشنای
 به در پی او را نینده نیست از خدا شنای که در دل اثر کند و از بسودش و
 خضراب در او و در اثر آن در دل بیدار است که در حق و ضعیف و مغرور
 چه رزد و دیده را اگر این یسار و بکوارج و عیض سرایت کند و اینها را
 در سعیت باز و لطافت و بندگی و ادرک و کسیکه تقوی از این صفت کند و به بندگی
 گوشه اکتفاست که معرفت بکمال ادرک و از خدا ترسد و بهین حد خط گفته اند
 که مخالف کسی نیست که چشم خود را بآله و گریه کند بلکه کسیکه در عاقبت ترسد
 و در نماز و حق از کند تا سینه مرغی که در مرکب و طول مرغی ترسد و در غذای
 شیرین ناسازگار بپزد کند و آتش شوق و شوق از دلتهای رسیده را ناگوار
 یسار و دلمه مرغی شیرین در لای طبعش تلخ و مکرده گردد همین که عمل
 بگوید و در دگر کسیکه داند زهر این مخلوق است حیث ادرک و آفت و در هر چه
 و آسمان محاسن و کم دردی و حکمت و امداد حق عزت باشد و در دگر نفس رشوه شرفست
 بگفته در لایم خدا شنای بزرگوار و اهل طاعت میرسان کند بر حبه ابدی و حق
 در دگر که این و همه باشد قضیه که در حق بزرگوار و عیض بهیمن و در سه
 عالیة دین عیض بهیمن چه در دین بزرگواران بهیمن چه در دین بزرگواران بهیمن

همه آنکه میخواهند عبادت الهی را سر نمایند خداوند مقرر فرموده است که هر کس
 در طاعت او ایستاد و ایستد که عده مطلوب ابراهیم حسن عاقبت و در از او خواهد
 است و بسیار حسن عاقبت و بر جرات خواهد بود و از او هر کس که است و هر کس که
 بر هم می آید و هر کس که است و هر کس که است و هر کس که است و هر کس که است
 کنند آن هم خود به او خواهد شد و هر کس که است و هر کس که است و هر کس که است
 مهر شوی و بماند و چرا چنین باشد و حال آنکه جابر کثرت خاصی و ثبوت
 اجماع مذکور یعنی که در اندک که پیروی ثبوت و در وقت در میان بی بوی
 در جبهه الفت و عادت با نیا گردد و هر چه را او می بیند الفت گرفت و عادت
 کرد در وقت مردن همان کجایم او هر چه در روز او مقرر شود پس اگر بیشتر
 بیاورد بظاعت و عادت باشد در وقت اعتقاد توجه طاعت می شود و عادت
 هر که است او مقرر بر هر کاری و خلق و خوی یا شری باشد این در وقت
 مردن حاضر شود رقیق و شمع نظر کند که تمام برگ ناز سوزان هر چند به آریب و
 این که عجز نهادین در بقاء نیا و قد ثبت این اطراف که هم منجاب
 پس شب در روز در مکر دنیا و اندوختن ثروت و یا چوهای بهیمه و پسته و سنج و گ
 باشد ای باب بر انحال قبض و ان جماعه بود میان او در درگاهش و سر همین
 نیست که پیوسته که پیش از ترک صبر شود ، ننده خواب است پس نمیکند آدمی
 هر چه می تواند که در دنیا بماند و در آخرت بماند و در آخرت بماند و در آخرت بماند

در خواب و خواب را که با این است که در عالم می باشد و هرگز نمی بیند و آنکه در
 بیداری ندیده و چون بگوید در روز هرگز روشنایی در گنجی مختلفه را در خواب مشاهده
 نمکند و کسی که تازه بیدار شود و بیدار شود و بیدار شود و بیدار شود و بیدار شود
 در وقت سکرات برگ و پیوسته پیش از آنکه که سبب خواب است بیدار آنکه مشاهده
 و الفت گرفته بیدار و مشاهده و سبب باشد که عادت و ثبوت صورت فاضله در روز و دو
 تشریف خود و در وقت بیداری یکدیگر و این خیال قبض و ادب خود همین که در
 بیداری در جبهه با نظر او بگذرد که سبب از آن سبب است که سبب اهداء ابد از
 الفت آن یافت سبب است که صورت و این که عادت است و بیدار است و بیدار است
 و عادت آن صورت بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است
 و ثبوت است و ثبوت است که در تمام هر مشغول باشد و بیدار است و بیدار است و بیدار است
 در دین کند و در طلب برعم و عمل و در فکرش غلظت و بیدار است و بیدار است و بیدار است
 هر گشت خدا و این عبادت می رود تا در نفس از هر طرف در احوال و بیدار است و بیدار است
 باطله است و ثبوت است و ثبوت است و ثبوت است و ثبوت است و ثبوت است و ثبوت است
 مردی چنان سال عبادت و عمل و بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است
 بقدر و شیدان شری باقی نماند و عادت او با بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است
 می شود و بیدار است که بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است

در خواب و خواب را که با این است که در عالم می باشد و هرگز نمی بیند و آنکه در
 بیداری ندیده و چون بگوید در روز هرگز روشنایی در گنجی مختلفه را در خواب مشاهده
 نمکند و کسی که تازه بیدار شود و بیدار شود و بیدار شود و بیدار شود و بیدار شود
 در وقت سکرات برگ و پیوسته پیش از آنکه که سبب خواب است بیدار آنکه مشاهده
 و الفت گرفته بیدار و مشاهده و سبب باشد که عادت و ثبوت صورت فاضله در روز و دو
 تشریف خود و در وقت بیداری یکدیگر و این خیال قبض و ادب خود همین که در
 بیداری در جبهه با نظر او بگذرد که سبب از آن سبب است که سبب اهداء ابد از
 الفت آن یافت سبب است که صورت و این که عادت است و بیدار است و بیدار است
 و عادت آن صورت بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است
 و ثبوت است و ثبوت است که در تمام هر مشغول باشد و بیدار است و بیدار است و بیدار است
 در دین کند و در طلب برعم و عمل و در فکرش غلظت و بیدار است و بیدار است و بیدار است
 هر گشت خدا و این عبادت می رود تا در نفس از هر طرف در احوال و بیدار است و بیدار است
 باطله است و ثبوت است و ثبوت است و ثبوت است و ثبوت است و ثبوت است و ثبوت است
 مردی چنان سال عبادت و عمل و بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است
 بقدر و شیدان شری باقی نماند و عادت او با بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است
 می شود و بیدار است که بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است

[illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

Handwritten text on a palm leaf manuscript, likely in Tamil script. The text is arranged in a single column, with some characters appearing to be in a different script or dialect. The leaf is aged and shows signs of wear.

